

# الموت<sup>۱</sup>

پروفسور ولادیمیر ایوانف

ترجمه و تحقیق مریم سینایی\* - عنایت‌الله مجیدی\*\*

چکیله: مقاله الموت، نخستین تحقیق جغرافیایی ولادیمیر ایوانف، محقق پرتلش روسی است که در سال ۱۹۲۷ در باب رودبار الموت انجام داده و حاوی اطلاعات در باب مردم و دژهای منطقه است. از آنجا که نوشته او مأخذ بسیاری از خاورشناسان قرار گرفته، به ترجمه آن مبادرت شد. ضمناً برخی اشتباہات و نقایص کار مؤلف، در پاورقی این متن فارسی تکمیل و گوشه‌گردیده است.

کلید واژه: اسماعیلیه، قزوین، قلاع اسماعیلیان.

نام الموت برای غربیان تقریباً آشناست. این نام بر قلمهٔ تسخیرنایذیر استاد بزرگ حشاشین یا «مرد پیرکوه»<sup>۲</sup> اطلاق شده که در زمان جنگ‌های صلیبی و زمان مارکوبولو آن

۱. چاپ شده در مجله: The Geographical Journal, VLXXVII. N:1 (1931) PP. 38-45

\* پژوهشگر و رئیس کتابخانهٔ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

۲. پروفسور ایوانف، لقب «مرد پیرکوه» را از لقب حسن صباح دانسته است. ظاهراً این نظر، متأثر از نوشته مارکوبولو است. فرهاد دفتری در اثر ارزشمند خود «تاریخ و عقاید اسماعیلیه» دربارهٔ این لقب می‌نویسد: «عنان شیخ‌الجیل نیز داستان مشابهی دارد. این نام در آغاز به وسیلهٔ صلیبیون، فقط در ارتباط با رهبر فرقه اسماعیلیه، در شام، به کار می‌رفت. برنارد لویس، که عمیق‌تر و کامل‌تر از هر محقق جدبدی دربارهٔ این ←

همه افسانه‌ها و داستان‌های عجیب درباره‌اش گفته می‌شد. در طی نیمة دوم قرن گذشته اشعار عمر خیام، به ویژه در کشورهای انگلیسی زبان، به یک افسانه معروف دیگر جان داد، یعنی افسانه جعلی هم مدرسه‌ای‌های عمر خیام که مردان بزرگی شدند، یعنی نظام‌الملک وزیر و حسن صباح، بنیان‌گذار نیروی سیاسی اسماعیلی در ایران که الموت را مقرر خود قرار داده بود.<sup>۱</sup>

شگفت‌آور است که این مکان با آنکه آنقدر آشنا بود، سیاحان به ندرت از آنجا بازدید کرده‌اند و این محل هیچ‌گاه مورد بررسی دقیق یا کاوش قرار نگرفته است. تا جایی که من می‌دانم، از وضعیتی که در حال حاضر دارد، هیچ توصیف مناسبی در دست نیست و اطلاعات مربوط به محل واقعی آن دقیق نمی‌باشد.

→ اصطلاحات و مطالب مربوط به آنها پژوهش کرده، دریافته است که بعید نمی‌نماید که اسماعیلیان اصطلاح احترام‌آمیز عام اسلامی شیخ را، که در لغت به معنای پیر و بزرگ نیز هست، برای پیشوای خود به کار بردند باشند. اما صلیبیون معنای کلمه شیخ را درست نفهمیدند و آن را بر اساس معنای ثانویش در لاتین به *Vetus* یا *Senex* ترجمه کردند، نه به معادل دقیق تر آنکه *Senior* یا *Dominus* باشد. به هر حال، معنای این عنوان با فلسفه و دژهای کوهستانی، که رهبران و رؤسای نزاریان شام در آنها می‌زیستند، پیوند خورد و از آن اصطلاح پیر با پیرمرد کوهستان زاده شد. اما باید دانست که اصطلاح شامی شیخ‌الجبل را ظاهرآ فقط صلیبیون و دیگر منابع غربی و اروپایی به کار می‌برده‌اند، زیرا تاکنون در هیچ منبع و مأخذ فارسی و عربی که هم زمان با اسماعیلیان نزاری دوره الموت بوده باشد، دیده نشده است. در نتیجه، معادل کامل عربی این عنوان، یعنی شیخ‌الجبل، را باید ترجمه بعدی یکی از صورت‌های لاتینی که واقع‌نگاران غربی جنگ‌های صلیبی به کار بردند، صورتی مانند پیر کوهستان *Vetus de Montanis* دانست (دفتری: صص ۱۶-۱۲) و در جای دیگر می‌نویسد: «راشد بن سنان شیخ‌الجبل اصلی که مدت سی سال بر نزاریان شام حکومت کرد (همان، ص ۷).»

۱. برخی از محققان و مستشرقان اعتقاد دارند که هم مدرسه‌ای بودن عمر خیام، نظام‌الملک و حسن صباح بی‌اساس و مجعلو است و دلیل آنان این است که اگر این داستان صحبت داشته باشد، باید حسن صباح و خیام یک صد سال عمر کرده باشند. اما نصرالله فلسفی، عباس اقبال آشتیانی و استاد فروزانفر درستی این موضوع را اثبات کرده‌اند (مجلة شرق، شماره ۸، ص ۴۵۷؛ هشت مقاله تاریخی و ادبی، صص ۱-۲۰۲-۲۰۳؛ تاریخ ادبیات ایران، صص ۳۱۹-۳۲۰).

کسانی که راجع به مسائل مربوط به الموت می‌نویستند، معمولاً به دو مقاله قدیمی اشاره می‌کنند که هر دو در مجله انجمن سلطنتی جغرافیایی به چاپ رسیده است:

[۱]: «سفرنامه تهران به الموت و خرم‌آباد، در ماه مه ۱۸۳۷» به قلم سرهنگ یوستوس شیل (ج ۱۸۳۸، ۸، صص ۴۳۰-۴۳۴)

[۲]: «یادداشت‌های سفر در آذربایجان و سواحل خزر» به قلم سرهنگ موئیت (ج ۳، ۱۸۳۳، ۵۸۱، صص ۵۸۱).

به نظر می‌رسد سیاحان امروزی این محل را کاملاً نادیده گرفته‌اند. تاریخ آن را لسترنج در اثر پرارزش خود به نام «سرزمین‌های خلافت شرقی» (کمبریج، ۱۹۰۵، صص ۲۲۱-۲۲۰) خلاصه نموده است؛ اماً این گفته (بر اساس گفتة آشکارا سهی سرهنگ موئیت) که الموت در شمال غربی قزوین قرار دارد، و نیز نقشه (افزوده شده پس از ص ۱۸۴) در بخش مربوط به قزوین و جای‌های قرار گرفته در شمال آن، کاملاً اشتباه‌اند.

اصطلاح «الموت» ظاهراً حتی از زمانی بسیار قدیم نه تنها بر یک دهکدهٔ خاص دارای استحکامات، بلکه هم چنین بر تمامی منطقه (بلوک<sup>\*</sup>) که در اصل بخشی از طالقان را تشکیل می‌داد، اطلاق می‌شده است. \*\* ظاهراً اهمیت آن تماماً به سبب آن بوده که این

\* (توضیحاتی که در زیرنویس‌ها با علامت ستاره مشخص شده، توضیح مقاله اصلی ایوانف است) سیستم حرف‌نگاری که در اینجا به کار رفته، عملأً همان است که در آخرین نقشه‌های منتشره از سوی Survey of India دیده می‌شود. تنها زمانی مصروفت‌های بلند نشانه گذاری شده‌اند که اهمیت داشته و نام‌هایی که از نوشته‌های کلی آشنا هستند، به همان صورت معمول خود باقی مانده‌اند، مثل Kazvin (قزوین). نام روستاهای محلی با آوانگاران فونتیکی داده شده که خواننده در صورت بازدید از محل طوری آنها را ادا کند که ساکنان محلی بتوانند منظور وی را دریابد. در فارسی محاوره‌ای این مناطق a بلند چیزی میان b باز (یا a در all انگلیسی) و a کوتاه مانند a تلفظ می‌شود. صدای لا چه کوتاه و چه بلند مانند ۵۵ در انگلیسی است.

\*\* مقایسه شود با ابن‌اثیر، ج ۱۰، ص ۲۱۵: «آنان این محل و حول و حوش آن را (بخش) طالقان می‌نامند.» (قزوینی، محمد: ج ۳، صص ۴۳۰-۴۳۴؛ کسری، احمد: ص ۳۸، ۲۸؛ کتاب گیلان: ج ۱، صص ۳۷-۳۵؛ اعظمی: س ۱، ش ۱، ص ۹۹).

با تحقیقات گسترده‌ای که صورت گرفته است، این موضوع مسلم شده که منطقه رودبار الموت حاکم‌نشینن →

محل پناهگاهی مستحکم در راه دشوار اما کوتاه میان سواحل خزر، اکنون منطقه تنکابن و مناطق کوهستانی ایران، در میانه راه خرم آباد و قزوین بوده است. راه‌های متنهای به الموت بسیارند، اما در سمت شمالی پر رفت و آمدترین راه آن است که از میان گذر سلمبار می‌گذرد. گذری دیگر (که شیل آن را در پیش گرفت)، از میان تپه‌ها از طریق گذر سیلان عبور می‌کند. راه‌های بسیاری وجود دارند که از تپه‌ها گذشته و به رودبار و طالقان می‌رسند، ولی اکثر آنها تنها در تابستان قابل استفاده‌اند، زیرا در زمستان برف سنگینی آنها را می‌پوشاند.

گفته می‌شود بخش الموت در حال حاضر شامل شصت و شش دهکده است. اما این عدد ظاهراً سر راست شده و این تعداد منطقه مسکونی در محل وجود ندارد.<sup>۱</sup> این بخش درست از پشت رشته کوه‌هایی که در شمال قزوین واقع‌اند، شروع می‌شود. روستاهای سیمیار، توره، چاله و غیره که در فاصله یک روز پیاده‌روی از قزوین واقع‌اند، در الموت قرار دارند، این بخش به شکل یک لوزی است که زاویه جاده غربی آن از بلندی نشان شده روی نقشه مساحی هند (ایران و روسیه، اندازه ۱:۱۰۰۰۰۰، صفحه شماره ۸، رشت) با شماره ۴۷۰۸، به سمت شمال شرقی قزوین، نشان داده شده و زاویه شرقی آن

→ و کرسی دیلم بوده است. به استناد مکه‌ای که در قلعه الموت ضرب شده و بر روی آن عبارت «کرسی الدبلم» دیده می‌شود، معلوم می‌گردد تا نیمة دوم قرن هفتم، یعنی تا زمان سقوط الموت، اقتدار و مرکزیت آنچه به جا بوده است، بنابراین اینکه رودبار الموت را جزء طالقان دانسته‌اند، سخن درستی به نظر نمی‌آید، بلکه باید گفت طالقان بخشی از سرزمین دیلم است. افزون بر این، «الموت» نخست نام قلعه‌ای بوده است در نزدیکی آبادی گازرخان که به عنلت شهرت آن، به مرور به بخشی از منطقه و در برخی مأخذ در دوره‌ای توسعه معنایی یافته و بر تمامی منطقه اطلاق شده است.

۱. رودبار الموت - بیش از تقسیمات کشوری سال ۱۳۷۳ هش - دو دهستان بوده: دهستان الموت، دهستان رودبار، شمار آبادی‌های این دو دهستان در سال ۱۹۳۷ م به قرار ذیل بوده است:

دهستان الموت: ۷۷ آبادی که ۱۱ آبادی آن خالی از سکنه بوده است.

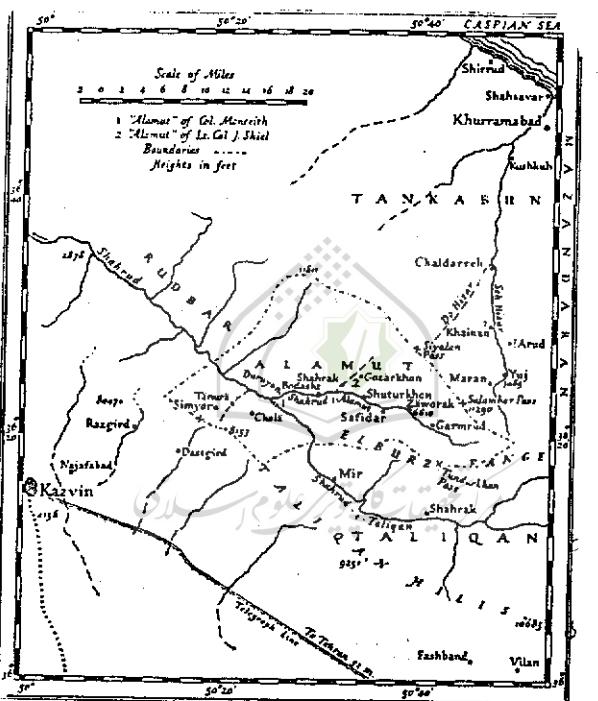
دهستان رودبار: ۱۳۵ آبادی، در دفاتر دولتی ۱۶۶ آبادی ضبط شده که درست نیست (فزوینی، محمد: ج ۳، صص

را می‌توان در جایی در نزدیکی سرچشمه‌های رود شاهروド الموت قرار داد. بر طبق نقشه، فاصله در امتداد خط راست در حدود ۳۵ میل است. مرز شمال غربی بخش را تعدادی از کوه‌های پشتی رشته کوه اصلی تشکیل می‌دهند که آن را از بخش رودبار جدا می‌سازند. خط مرز شمال شرقی با قله رشته کوه اصلی البرز مطابق است و در جنوب و جنوب شرقی بخش طالقان واقع شده است. بر اساس نقشه، فاصله در امتداد خط راست از قله رشته کوه شمال قزوین به سمتی زنجیره اصلی البرز فقط کمی بیش از ۱۶ میل است. در واقع این فاصله بسیار بیشتر به نظر می‌رسد. بنابراین الموت عمدتاً از دره شاهروド تا محل تلاقی آن با شاهروド طالقان و بخش کوچکی از منطقه اخیر شاهرود بزرگ با آبکندها، فرکند (= دره عمیق و باریک) و قله‌های رشته کوه مجاور آن تشکیل می‌شود.

جویبارها پرقدرت و سریع‌اند. در آغاز ماه دسامبر در جاهای قابل عبور در محل تلاقی آنها سه پا، وجود داشت. در بهار، پس از بارش‌های سنگین باران و در تابستان، پس از آنکه گرمای شدید سبب آب شدن سریع برف کوه‌ها می‌شود، آب این جویبارها به سیلاب‌های هولناکی تبدیل می‌شوند که در مسیر خود صخره‌های بزرگ را جابجا می‌کنند. مسیر رودها مسطح و پوشیده از سنگ است و خطوط زیگزاگ راه آب که دائم در حال تغییرات آنها را پوشانده و عملانه تنها برای مزرعه، بلکه حتی برای جاده‌ای که از پرتوگاه بالا رفته و بالای کناره‌های صخره‌ای و پرشیب رود قرار گرفته، جایی باقی نمی‌گذارد. بنابراین روستاهای بر فراز هر قله کوتاه قرار گرفته‌اند، ولی معمولاً در کنار فرکندها، در بالای تپه‌ها، واقع‌اند. زمین مزروعی که بتوان به درستی آبیاری کرد، بسیار کم است و بخش عمدۀ محصول در مزارعی (معروف به دیمه در محل، معمولاً دیمه کاری) به عمل می‌آید که به بارش باران وابسته‌اند. این مزارع روی شبیه‌های صاف کوه‌ها، در جاهای بلندتر قرار گرفته‌اند و درست در زیر خط برف بهاری قرار دارند و محصول آنها کم است، زیرا سیلاب‌های ناشی از باران و خشکسالی صدمات بسیاری به آنها وارد می‌آورند.

محصولات اصلی شامل گاورس (= ارزن)، گندم و جو است. در چند جا در ته دره‌ها برج می‌عمل می‌آید. تعداد باغ‌ها زیاد نیست و محصول آنها عمدتاً گرد و است که همراه

با پیاز، قلم مهمی در غذای کشاورزان روستایی به حساب می‌آید. تعداد گاوان زیاد نیست و گلهای بزرگ وجود ندارد. آب و هوا در زمستان بسیار ناسازگار و در تابستان در دره‌ها گرم است. روستاییان کشاورز بسیار فقیرند و هیچ‌گونه صنایع محلی ندارند و غالباً مجبورند به عنوان کارگر در مزارع برنج در مازندران به کار پردازند.



نقشه برای مصوّر کردن مقالات آفای ایوانف و دوشیزه استارک، املای نام‌های مریبوط به مقاله اول به خواست نویسنده است و با قوانین P.C.G.N هماهنگ شده است.

به من اطمینان داده‌اند که دولت ایران قصد دارد جاده‌ای بسازد که از این بخش می‌گذرد و قزوین را با خرم‌آباد مربوط می‌کند و در تمام اوقات سال برای حیوانات بارکش قابل عبور خواهد بود. می‌توان امید داشت که این جاده وضع الموت را بهبود

بخشد؛ اما در حال حاضر اثری از آغاز کار به چشم نمی خورد.<sup>۱</sup>

جمعیت بخش، عمدتاً از فارسی زبانان که خود را توت (تات<sup>۲</sup>) می نامند و، در صد کمی، از ترکان تشکیل می شود. ترکان نیزگاه در دهات ساکنند (مانند شترخان) و در کنار فارسی زبانان زندگی می کنند. به من اطمینان داده شد که نه چادرنشینی وجود دارد و نه کردی، هر چند کردان بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت قزوین را تشکیل می دهند.<sup>۳</sup>

اطمینان حاصل کردن از این که جمعیت فعلی الموت از اصل و نسب باستانی است و مستقیماً از نژاد معروف دیلمیان که چندین سلسله از آنان در ایران حکومت کرده‌اند، اصل و نسب می برند، مشکل و شاید محل است. فقر طبیعی منطقه، این تصور را که در گذشته مهاجرت‌های بزرگی از سایر مناطق ایران به اینجا انجام شده، غیرممکن می سازد. بر عکس مهاجرت از این محل تقریباً قاعده بوده و حتی امروزه بسیاری از ساکنان فاقد بنتیه مالی منطقه به عنوان کارگر به مازندران می روند و حتی اگر امکان اسکان یافتن پیدا کنند، در همان جا می مانند. پاسخ این سوال من که آیا مهاجرانی جدید از منطقه داخلی کشور در آنجا حضور دارند، همیشه منفی بود.<sup>۴</sup>

دهقان الموتی هر چند تحمل قابل ملاحظه‌ای دارد، از نظر نوع نژادی نسبت به

۱. جالب است که پیشینه طرح احداث راه الموت به شمال ایران به هفتاد و هشت سال پیش از این برمی گردد. اکنون که سال ۱۲۸۳ شمسی است، قسمتی از راه الموت - از طریق جاده سه هزار تنکابن از جانب الموت -

احداث شده، یعنی از گرما روڈ الموت - پس از گذشتن از منطقه پیج و بن و گردنۀ سلمبار، کاروانسرای منسوب به امیر اسعد خلعتبری (فرزند سپهسالار تنکابنی). تا آبادی سلمبار رفت و آمد با اتو موبیل امکان پذیر شده است.

۲. مقصود لهجه تاتی است. برخی از محققان، این زبان را «زبان مادی» یا «فرس قدیم» نام نهاده‌اند، در عین حال برای تمایز از کردان، ترکان و عربان به کار رفته است (یارشاطر، احسان: ش ۱، صص ۱۶۹-۱۷۱).

۳. علاوه بر ترکان، کردها نیز در روdbار و الموت زندگی می کنند. از جمله سیاهگلی‌ها و رشونده‌ها که طایفه بزرگی را تشکیل می دهند و سال‌ها حکومت بخش بزرگی از این منطقه را نیز عهده دار بوده‌اند (رشوند، صص پانزده - پنجم و شش).

۴. در باب مهاجرت اقوام جدید به منطقه روdbار الموت، باید توجه داشت که اصولاً نقل و انتقال اقوام و طوابیف از دوران صفویه تا قاجاریه صورت گرفته و این منطقه از سیاست مهاجرت به دور نبوده است.

فارسی زیاتان سایر مناطق، بسیار پایین مرتبه‌تر به نظر می‌رسد. در این افراد آثار بسیاری از انحطاط به چشم می‌خورد که نخست احتمالاً به سبب فقر و سختی‌ها است و سپس نزدیکی به شهرهای بزرگی چون قزوین و تهران با آفات آنها و نیز مخلوط شدن با نژاد ترکی که در همه جای ایران اثری ویرانگر بر نژاد ایرانی داشته است.

از آنجاکه تقریباً هیچ وسیله قابل اعتمادی نمی‌توان یافت که معلوم شود که جمعیت فعلی چه مدت ساکن الموت بوده، تنها می‌توان به زیان آنان توجه کرد. با توجه به زبان می‌توان پذیرفت که آنان واقعاً ساکنان قدیمی هستند. زیرا تنوع بسیاری در زیر گویش‌های آنها وجود دارد. به نظر می‌رسد که اساس زبان محلی آنان گویش مازندرانی از زبان فارسی است. ولی هر گروه کوچک از روستاهای دگرگونی‌هایی خاص نشان می‌دهد. صوری وجود دارد که تا حد زیادی به صور سمنانی شبیه است و به جز اینها همیشه آثاری از تأثیر قابل ملاحظه فارسی معمولی «بازاری» شهرهای کوچک وجود دارد. دهکده‌های نزدیک‌تر به قزوین از این زبان بازاری هم تأثیر پذیرفته است. در سیمیار، توره، بادشت [یاغ دشت] و همسایگان آنها وضع بر این منوال است. در شترخان، که در بالا ذکر شد، گویش مردم بیشتر شبیه رودباری است. در گازرخان گویش خاصی به کار می‌رود که همانند گویش خشکچال و تتو (تابان؟<sup>۱</sup>) در نزدیکی آنجاست. گروه دیگری از روستاهای در آن نزدیکی به گویش متفاوتی از زبان مذکور صحبت می‌کنند، یعنی در آتون (= آنان)، کانویا<sup>۲</sup>، ایلان، هنیز و چند جای دیگر. روستای گرمارود، مرکز اداری فعلی بخش، تا دره شاهروд الموت، با ورک، هونک<sup>۳</sup>، حسن‌آباد و زوارک هم به گونه‌ای دیگر سخن می‌گویند. چاله، زاردي و ورزی روح<sup>۴</sup> در سمت قزوین هم گویش خاص خود را دارند.\*

۱. مقصود آبادی «توان» است که در جنوب و همجوار آبادی خشکچال الموت قرار دارد.

۲. چنین آبادی در الموت وجود ندارد. همجوار ایلان، هنیز و آنان، آبادی‌های کلایه، چوسر، وناش و کینه خاذا است. ۳. هرانک است.

۴. به نظر می‌رسد منظور ابرانف، زرده چال و زردهین - یا زرده جین باشد.

\* تا جایی که من می‌فهمم این زیر گویش‌های گویش مازندرانی از زبان فارسی هیچ‌گاه مورد مطالعه قرار

مانند سایر نقاط ایران که گروه‌های گویشی کوچک جمع شده‌اند، باید در اینها نشانه‌هایی از کهن بودن جمعیت دید، زیرا این تمايز آنها به احتمال زیاد نه ناشی از مخلوط شدن زبان‌های مختلف، بلکه حاصل تلفیق یا تغییر شکل یک زبان اصلی است که به سبب تأثیرات محلی مختلف ناچار به تغییر شده است.

الموتیان از نظر سبک زندگی و پوشش، از دیگر ساکنان این گوشه ایران تتمایز نیستند و تأثیر «فرهنگ شهری» بسیار به سرعت در منطقه گسترش می‌یابد. ظاهرآ همه ساکنان شیعه مذهب‌اند. این پرسش که آیا بازمانده‌های پیروان اسماعیلیه یا هر فرقه باستانی دیگر که در اینجا موجود بوده، هنوز باقی هستند یا نه، بدون تحقیق خاص قابل پاسخ‌گویی نیست.\* روس‌تایان بی‌بصاعت و بی‌سواد در مسائل مذهبی وارد نیستند و ترس از مرد پیگرد قرار گرفتن، آنان را در برابر مردمی که نمی‌توانند به آنان اطمینان بورزند، بی‌نهایت محظوظ می‌کند. ظاهرآ آنان از حاکمان اسماعیلی این منطقه در گذشته هیچ چیز به خاطر ندارند و تنها در مورد حسن صباح چند افسانه می‌گویند که احتمالاً محلی نیست، بلکه از کتاب‌ها اخذ شده است. تمام آنچه من شنیدم قادر نکات تازه بود. برای رسیدن به الموت باید از قزوین و باغات آن در سمت شمال شرقی خارج شده و پس از چهار ساعت سواری در دشت کم شیب، به آستانه تنگ منتهی به گذر رسید، در طول جاده چندین روستا، مانند نجف‌آباد، دستگرد و درست در پای تپه‌ها رزگرد

→ نگفته‌اند. دریاره نصیر کلی که از زبان مازندرانی وجود دارد، رجوع شود به مقاله گایگر Philologie, vol. I, part II, pp. 344-346 Graudriss der Ironischen, 344-380 در آن کتابنامه‌ای داده شده و ظاهرآ چیزی نمی‌توان به این فهرست افزود. مقاله در مورد گویش گازرخان که من نوشتم به زودی در آکنا اریتنا Acta Orientalia منتشر خواهد شد.

\* مستوفی قزوینی در نزهه القلوب، ص ۶۱، نه تنها دریاره اسماعیلیانی که در اینجا زندگی می‌کردند (احتمالاً خود آنها به فرق مختلف تملق داشتند)، بلکه هم‌چنین دریاره مraigیان، یعنی مزدکیان، پیروان مزدک که در آذربایجان طرفداران بسیاری یافت، مطالبی نوشته است.●

● مقصود مraigیان با کله‌بزی‌های روبار است (گلبریز، ج ۱، ص ۴۶۶؛ ورجاوند، ص ۴۶۸؛ پورداود، دوره ۲، ص ۲۰۹ و منابع دیگر) (ع. م).

(رازگرد در روی نقشه) قرار گرفته‌اند. با رسیدن به تنگ جاده به سمت شمال می‌پیچد و از جاده رودبار به سمت غرب جدا می‌شود و به شرق می‌پیچد و شروع می‌کند به بالا رفتن از یک قله صخره‌ای پرشیب رشته کوه اصلی. رسیدن به بالای گذر، با احتساب استراحتی کوتاه، چهار ساعت طول می‌کشد. صعود از نشیبی تندر در مسیر قله‌ای دیگر به قریه توره، در یک تنگ عمیق صخره‌ای، منجر می‌شود. روستای سیمیار (نه سیمی بار چنان که در نقشه نوشته شده) و چند روستای دیگر، در سمت چپ یک تنگ مجاور، در جهت غربی‌تر، قرار دارند.

با گذشتن از تنگ و رسیدن به قله شرقی بعدی رشته کوه، جاده در امتداد آن ادامه می‌یابد و سپس فرودی دشوار آغاز می‌شود. این مسیر ظاهراً پس از باران سنگین یا برف کاملاً غیرقابل عبور است و راه به رود شاهرود طالقان، فقط نیم میل بالای محل تلاقی آن با شاهرود الموت، متنه می‌شود. پیش از آغاز پرشیب‌ترین بخش از این فرود، جاده دیگری که به چاله می‌رسد، با این جاده تلاقی می‌کند و از آنجا به قزوین هم می‌رسد. این جاده سهل‌العبورتر از جاده توره، ولی به اندازه قابل ملاحظه‌ای طولانی‌تر از آن است. کناره راست شاهرود طالقان در مسیر رو به پایین سنگ پرشیب است، اما در سمت چپ چند جای مسطح با باغ‌هایی وجود دارد. چنان که در نقشه نشان داده شده، پلی در اینجا بر روی رودخانه بسته شده است. در واقعیت این پل هیچ فایده‌ای ندارد و پلی است شکننده که از ستون‌های نازک ساخته شده و هر بار تنها یک نفر می‌تواند با احتیاط بسیار از روی رود عبور کند. استفاده از این پل برای گذر حیوانات غیرممکن است.

جاده به سمت رودخانه پایین می‌رود و به گذری باریک می‌رسیم که جو بار شاهرود الموت در میان تپه‌ها به وجود آورده و راه‌هایی است باریک میان دو دیواره صخره‌ای. این محل دوروبیان (شاید دورودان یعنی «دورود<sup>۱</sup>») نامیده می‌شود. این مسیر در حدود یک چهارم میل طول دارد و پس از آن به سمت دره الموت پهن می‌شود. جربان رود سریع و آب گل آلود است. جاده از سمت کناره پرشیب چپ جاده بالا می‌رود و پس

۱. مکان «دوروبیان» همان تلاقی رود طالقان و رود الموت است.

از حدود سه میل از بستر رودخانه، به سمت کناره راست عبور می‌کند. در اینجا روستای بادشت (باغ دشت) واقع است. از این محل جاده کناره راست رود را دنبال می‌کند و در حدود یک ساعت بعد به روستای شهرک (نه شاهرک که در نقشه آمده) رسیده و سپس باز هم پس از یک ساعت به شترخان می‌رسد که در دامنه‌های مصب دَرَّه عمیق و باریک گازرخان واقع شده. در اینجا جاده از شیب‌های مسطح شده رشته کوه اصلی بالا می‌رود. این شیب‌ها با مزارع دیمه پوشیده شده‌اند و سپس با عبور مجدد از همان دره به روستای گازرخان، در پای صخره معروف الموت که شیل آن را بدین گونه شناسایی کرده، می‌رسیم.

صخره الموت قطعه بزرگی از یک لایه کنگلومراپی (Conglomerat) است که عمل آتششانی آن را شکسته و به وضعيتی تقریباً ایستاده بالا برده است. این صخره بر سمت شمالی دامنه کوه مجاور قرار دارد و تها از این سمت می‌توان بدون تجهیزات کوهنوردی به آن صعود کرد. در آن حول و حوش تپه‌های شیب‌دار گردد، از نوعی مواد نرم وجود دارند که عمدتاً از عمل فرسایش کنگلومراها به وجود آمده‌اند. تنگ‌های باریک و تنگ همه آنها را، از جهات مختلف، برش داده است و کناره‌های این دره‌ها تقریباً به صورت عمودی قرار گرفته است.

قلعه معروف الموت تاریخچه‌ای کهن دارد. این محل قبل از سال ۲۴۶ ق [۸۶۰ م] محلی دارای استحکامات بوده است و در این تاریخ حسن، معروف به الداعی الحق که مبلغ شیعه بود، آن را تجدید بنادرد.<sup>۱</sup> حسن صباح در حدود سال (۱۰۹۰/۱۴۸۳ ق) به این قلعه دست یافت و به فرمان هلاکوی مغول، در ۱۲۵۶<sup>۲</sup>، پس از شکست دادن حشاشین،

۱. نسبت دادن بنای قلعه الموت به الداعی الحق حسن بن زید الباقي، روایت حمدالله مستوفی است. - حمدالله مستوفی (۱۳۶۲): ص ۵۲۸ همان (۱۳۳۶)، ۱۳۷۸، ۱۰۳. اما به استناد کتاب تاریخ جبل و دیلم که به نام فخرالدوله بويه تأليف شده، این قلعه به وسیله حکام محلی آنچه، یعنی جستانیان ساخته شده است: «ملوک دیلم را که ارجستان [جستانیان] گفتندی، یکی از ایشان در سنّت واربعین و مائین بربن کوه عمارتی آغاز کرد و ملوک دیلم را افتخار بدان بودست و شیعه اسماعیلیان را استظهار بدان» (جوینی، ج ۳، ص ۲۷۱)

۲. برابر سی ام شوال ۵۴۵ عق

فروینی، ص ۳۰۱

قلعه را ویران کرد.

اما بعداً قلعه به طور کامل یا فقط تا حدودی، بازسازی شد و در قرون ۱۷ و ۱۸ در دوره شاهان صفوی از آن به عنوان زندان دولتی استفاده می‌کردند، اما الموت که به عنوان قلعه اصلی حشاشین به حساب می‌آمد، تنها یکی از قلاع مستحکم بسیار در این منطقه بود. موزخان ایرانی تعداد آنها را حدود ۵۰ تا ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> احتمالاً آنها به مفهوم قرون وسطایی اروپایی واقعاً قلعه نبودند.

قلعة قرون وسطایی اروپایی محل اقامت ارباب جنگجوی ناحیه بود که چندین دهکده را که مردمان غیر مسلح و صلح‌جو در آنها زندگی می‌کردند، در تملک خود داشتند. از حاصل کار همینان بود که فرمانروایان مسلح می‌توانستند گذران کنند. در منطقه فقیری چون الموت که در حال حاضر سی دهکده نمی‌توانند به تنها بی امور خود را بگذرانند و ارتزاق کنند، غیر ممکن بوده که پنجاه قلعه به اضافه پادگان‌های قوی وجود داشته باشد. اصطلاح castle ترجمه نادرست اصطلاح قلعه qalâ است که معنی آن صرفاً و درجه اول روستا یا شهر کوچک محصور و مستحکم شده است و هم‌چنین بر گریزگاهی مستحکم که در زمان خطر استفاده شده و در موقع عادی غیر مسکونی بوده، دلالت می‌کرده است.

بهترین مرجع درباره این‌گونه جای‌ها، به صورتی که در قرون سیزدهم و چهاردهم عصر ما (میلادی) وجود داشت، بنی شک حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی است که خود اهل قزوین بوده<sup>۲</sup> و چنان که دیدیم، [مزار او] تنها به فاصله یک روز پیاده‌روی از بخش الموت واقع شده است. او در آثار معروف خود یعنی تاریخ گزیده<sup>۳</sup>، در تاریخ و نزهه القلوب، در جغرافیا که در حدود (۱۳۴۰ م/ ۷۴۰ق) تألیف شده، اطلاعات جالبی

۱. حمدالله مستوفی (۱۳۶۲): ص ۵۲۷؛ هنخان (۱۳۳۶)، ص ۱۰۳؛ رشیدالدین فضل‌الله: ص ۱۹۰ (جهل و اند

قلعه)؛ کاشانی، ابوالقاسم: ص ۲۲۸ (جهل و بلند قلعه).

۲. در باب اسماعیلیه و وقایع آنان، قدیم‌تر و مهم‌تر از نوشهای مستوفی، کتاب جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله و زیده التواریخ ابوالقاسم کاشانی است.

3. Gibb Memorial Series, vol. XIV, 1911, ed. By E.G. Browne.

می دهد. به گفته وی (نزهه القلوب، ص ۶۱)<sup>۱</sup> تقریباً پنجهای جایگاه خوب مستحکم شده وجود داشته و مستحکم ترین آنها (به گفته وی بهترین آنها) الموت، میمون دژ و لمسر بوده‌اند. ظاهراً باید گردکوه را نیز به اینها اضافه کرد. هم یاقوت (II/156) و هم ابن اثیر (XII/264) به هنگام سخن گفتن از فرمانروایان اسماعیلی، آنان را «صاحب الموت و گردکوه»<sup>۲</sup> می‌نامند. به گفته مستوفی جای‌های دیگر عبارت بودند از: سروش، سرچاه (= چله؟)، دیزک، نیره (تنوره؟)، بهرام دژ، آهن کوه<sup>۳</sup>، زوران<sup>۴</sup> (؟)، تاج، شیخترنم (یا شیهران)، فردوس، منصوریه (یا فردوس منصوریه) وغیره.<sup>۵</sup> از وضعیت مکانی تمام اینها هیچ نشانه‌ای در دست نیست. تنها یک نام، (به جز الموت) ظاهراً به شکلی تحریف

۱. جلد xxiii در همان سری، متن، ۱۹۱۵، ویراسته لسترچ.

۲. باید توجه داشت که گردکوه از دژهای عظیم اسماعیلیان است و در نزدیکی دامغان قرار دارد نه در الموت.

۳. ممکن است این نام را بتوان Ahankara هم خواند. جالب است که ساکنان گازرخان به من اطمینان دادند که دهکده آنها قبلًا Ahagalar خوانده می‌شدند که ممکن است تحریفی از Ahangara باشد، یا ممکن است این نام معادل ترکی آن، -lar (به معنای آهنگ) باشد.

● نام این آبادی، در مأخذ قدیم‌تر، گازرخانیو، در زبان محلی گازرخونی و گازران است؛ از دو کلمه ترکیب شده است:

گازر؛ به معنی رخت شوی و دم چینانک.

خان؛ خونی، خانا، به معنی چشمه، اطاق، خانه، کاروان سرا، لانه زنبور.

بدین تعریف، معنای مناسب آن، چشمه رخت‌شوری، چشمه‌ای که اختصاص به شستن لباس دارد که با معنای گازران هم یکی است، دوم خانه دم چینانک.

۴. ظاهر عجیب حرف dad عربی در نام یک روستای ایرانی آشکار می‌کند که در اینجا اشتباہی رخ داده است. این نام به همین شکل شبیه زوارک، نام روستایی بزرگ در نزدیکی گرمارود است. ● آبادی زروان در الموت وجود ندارد (ع.م.).

۵. نام‌هایی که حمدالله مستوفی ذکر کرده اینها است: الموت، میمون دژ، لار، سروش، سرخه درذک، پیره، بهرام دژ، تاج، شمیران، فردوس و منصوریه (حمدالله مستوفی (۱۳۶۲): ص ۵۲۷).

شده؛ یعنی لمبسر<sup>۱</sup>، باقی مانده که شاید بتوان آن را همان نام قلعه و گذر سلمبار دانست<sup>۲</sup> (ارتفاع ۱۱۲۹۰ پا). قلعه به احتمال زیاد حفاظت از این گذر مهم را بر عهده داشته که راه مربوط به سواحل خزر از آن آغاز می‌شده است و ویرانه‌های آن را باید در جایی در حول و حوش آن جستجو کرد. شاید شیهاران یا سیهاران<sup>۳</sup> همان سیالان باشد که آن نیز نام گذری به سمت غرب گذر قبلی است.

با استناد به موثقیت و شیل که در مقالاتشان در مجله‌ای که در بالا بدانها اشاره شد، نظر خود را بیان کرده‌اند، موقعیت عمومی قلعه کاملاً معلوم پنداشته می‌شود، ولی این روایت‌ها چنان کوتاه‌هند که تنها آشنایی شخصی با منطقه روشن می‌سازد که مؤلفان درباره دو جای مختلف سخن می‌گویند. الموت شیل در نزدیکی روستای گازرخان قرار دارد (نه قیصرخانی، چنان که او می‌نویسد<sup>۴</sup>)، و مردم محلی آن را بدین نام می‌خوانند. الموت موقیت آشکارا در محل تلاقی دو شاهروند در نزدیکی دوروبیان، بر یک سلسه تپه که ادامه رشته اصلی البرز است، واقع شده. راهی که به این محل منتهی می‌شود، در نیمه راه میان راهرو (گذر) مذکور در بالا و روستای بادشت، آغاز می‌شود. کلکل موقیت نام محل نزدیک محل تلاقی دو رود را جیران ده ثبت کرده، ولی ممکن است این صورت تصحیح شده‌ای از اسم عجیب و غریب به «دهکده جیران»، یعنی غزال، باشد. غزال از

۱. ظاهرآ اشاره به این است که در برخی مأخذ نام قلعه لمبر، لمیشه است، یعنی لمیشه تحریف و تلفظ عامیانه همان لمس است (قزوینی، محمد: ج ۳، ص ۳۹۱، ۵۶۹).

۲. سخنان ایوانف در اینجا به کلی بی اساس است و موقعیت قلعه‌ها را نتوانسته تشخیص دهد. او معتقد است که جز الموت و لمس محل دیگر قلعه‌ها معلوم نیست، در حالی که بسیاری از این دژها اکنون شناخته شده‌اند. الموت، شمس کلابه، شیرکوه، نویزرشاه، میمون ده، استوانند، فرننج، سفید ده، اندج، ایلان، قلاگردن آوه، قلعه میلک و ...

۳. مقصود قلعه شمیران یا سمیران است در طارم که پای تحت آن مسافربرده است. بتایران هیچ ارتباطی با سیالان ندارد.

۴. مقصود قلعه گازرخان است که محقق خارجی گازرخان را قیصرخان شنیده و فهمیده است (استارک، ص ۲۴۸). گرجه در محل اعتقاد دارند، گازرخان قبلًا غازان خان بوده است.

نظر روستاییان ایرانی معمولاً حیوانی بد یعنی پنداشته می شود و بنابراین تقریباً مشکوک است که روستایی به این نام خوانده شده باشد.<sup>۱</sup>



۱. در هیچ یک از مأخذ مسجود در میان آبادی‌های الموت و روودبار، جیران ده ضبط نشده است. اگر نصوّر کنیم مقصود جیرین ده است، پس در نزدیکی آبادی نسای الموت فرار دارد، نه دره شیرکوه. به نظر نگارنده در اینجا این یک نام خاص نیست، بلکه به معنی آبادی پائینی (= جیرین ده) است که می‌تواند همان آبادی شیرکوه باشد.

در خصوص آنکه آیا قلعه الموت واقعاً یکی از این دو جا بوده، در این صورت، کدام ویرانه‌ها را باید با آن یکی دانست، من شک دارم که بدون حفاری ویژه و مطالعه دقیق تمامی منطقه، بتوان پاسخی به این سوال داد.<sup>۱</sup>

ویرانه‌های نزدیک دوروبیان بر بالای تپه‌ای با شبکه‌های تند قرار دارد. دیواری بالای تپه را احاطه کرده و آثاری از ساختمان‌های زیاد، پلکان‌ها و غیره به چشم می‌خورد. کلشن موئیت توصیف بسیار زنده‌ای از این ویرانه‌ها به عمل آورده است. ویرانه‌های نزدیک گازرخان که شیل آنها را توصیف کرده و بر بالای سنگ کنگلومراپی که در بالا گفته شد، قرار دارند، چندان گستردۀ نیستند. در آنجا آثاری از دیوارهای آجری وجود دارد، اما آثار آنها تنها در جاهای کاملاً غیرقابل دسترسی، بر روی پرتگاه‌ها واقع شده و احتمالاً ساکنان محلی دیوارها را خراب کرده و برای مصارف خود بردند. باقیمانده دیوارها که هنوز در بالا قابل مشاهده‌اند، همه از سنگ خشن با ملاط آهکی سفیدی ساخته شده‌اند که به خودی خود کاملاً سفت است. ولی خوب به سنگ‌ها نچسبیده و محل از قطعات آن آکنده است. از نقشه قلعه در روزگار ویران نشده آن چیزی نمی‌توان حدس زد. جالب توجه است که چند سوراخ مستطیل شکل به طول چند پا در صخره وجود دارد. این صخره‌ها قطعاً نمی‌توانند سرداد یا سلوی بوده باشند، زیرا برای این منظور بسیار کوچک‌اند، ولی احتمالاً برای قرار دادن چوب یا چیز دیگر به عنوان پی ساختمان‌های مختلف ساخته شده‌اند، زیرا در بالای صخره برای ساختمان‌های عادی جای زیادی وجود ندارد. محل با قطعات سفال هم پوشیده شده و بسیاری از این قطعات لعابدار و رنگی هستند. برخی از آنها از قطعات فنجان و کاسه‌هایی بوده‌اند که آشکارا تقلیدی از طرح‌های آبی و سفید چینی سلسله مینگ به شمار می‌روند. این نوع سفال در قرن هفدهم در ایران شناخته شد. بنابراین می‌توان چنین برداشت کرد که این محل احتمالاً حتی تا اواخر قرن ۱۸ مسکونی بوده است، این با گفته شاردن درباره آن، که در دوره

۱. در این تحقیق ایوانف، تعیین جایگاه قلعه الموت بسیار ابتداً مورد بررسی قرار گرفته و او یکسره منابع اصلی تاریخ اسماعیلیان الموت را به دست فراموشی سپرده است.

آخرین شاهان صفوی قلعه به عنوان زندان استفاده می‌شده، مطابقت دارد.<sup>۱</sup> این محل باید در برابر سلاح‌های قدیمی تسخیر ناپذیر باشد، زیرا صخره‌ها دارای شبیب فوق العاده تندی هستند، یا تقریباً از همه جهات از لبه پرتگاه آویزان هستند و مدخل محل را می‌توانستند به سهولت با استحکامات لازم تقویت کنند. گذشته از آن، تعداد زیادی تنگه عمیق وجود دارد که می‌توانسته نقل و انتقال سپاهیان را بسیار نهایت دشوار سازد. اما از سوی دیگر بالای صخره به سختی می‌توانسته بیش از چند صد تن را با ذخایر آنها برای مقابله با محاصره طولانی در خود جا دهد و مانند همیشه در چنین قلاع پنهانی، هیچ منبع آبی وجود ندارد. ساکنان محلی داستان‌های بسیاری در خصوص چشممه‌های پنهان می‌گویند، اما همه اینها آشکارا کذب محض است.

بنابراین پرسش مربوط به محل واقعی مقبره حسن صباح را نمی‌توان، حداقل در زمان حاضر، به درستی پاسخ داد. در اطلاعاتی که مورخان در اختیار ما قرار داده‌اند، جزئیات بسیار محدودی پیدا می‌شود که بتواند در تعیین یک محل بخصوص یاری رساند.

شیل در مقاله خود وجود تعدادی گور در نزدیکی این ویرانه‌ها را مذکور شده است. بدینکه گفته‌های او چنان مبهم است که مطلقاً غیرممکن است که بدانیم آنها را در کدام جهت باید جستجو کنیم و تفاصیلات من در محل کاملاً بی‌حاجت بود. درست در زیر صخره و روستای گازرخان آثار گسترده‌یک اسکان‌گاه قدیمی مشاهده می‌شود.<sup>۲</sup> خانه‌ها ظاهراً به همان‌گونه ساخته شده بوده‌اند که اکنون در این محل ساخته می‌شوند، یعنی از

۱. حتی اگر چنین نشانه‌هایی که ایوانف وصف کرده، در این قلعه وجود داشته باشد، هیچ مناسبی ندارد که بگوئیم اینجا قلعه الموت است.

۲. درباره قبرستان‌های پیرامون قلعه الموت و گازرخان، استاد منوجهر ستوده می‌نویسد: در وسط آبادی گازرخان قبرستان قدیمی وجود دارد که موسوم به قتلگاه است. قبرستان دیگری در دو کیلومتری جنوب گازرخان، در گزادشت امام زاده‌ای است که آثار آبادی و قبور زیادی در آنجا دیده می‌شود. از گزادشت به طرف گازرخان نیز قبور زیادی در سر راه است. این قبرستان وسیع، یادآور جنگ‌های زیادی است که در پای قلعه الموت شده است. سمت مغرب قلعه نیز قبرستانی است. احتمال می‌رود این قبور، مدفن ساکنان قلعه باشد. – (ستوده، منوجهر: ص ۹۷)

سنگ ناصاف و ملاط گل. وقتی باران گل را می‌شوید و دیوارها فرو می‌ریزند، توده‌های منظم آنها بر زمین دیده می‌شوند. در یک سمت محلی که این توده‌های سنگ قرار داشت، یک ساختمان کوچک سفیدکاری (یا دوغاب زده شده) با دری چوبی وجود دارد. ساکنان محل آن را آرامگاه یک امامزاده، یعنی از اخلاف حضرت علی داماد پیامبر، می‌دانند که نام آن فراموش شده.<sup>۱</sup> از آنجا که حاکمان الموت، یعنی امامان اسماعیلی هم از اخلاف حضرت علی بودند، کاملاً ممکن است که محلی که به طور سنتی مورد احترام و تکریم است، آرامگاه یکی از اولیای اسماعیلی باشد. از سوی دیگر مشکل بتوان پذیرفت که این محل بدون آنکه آزار رسانندگان به اسماعیلیان از آنها هتك حرمت کرده و آنها را به هم ریخته باشند، باقی مانده باشد. گورستان محلی گازرخان کاملاً امروزی و حتی بسیار فقیر است و هیچ کتبه‌ای در آن موجود نیست که ارزش تاریخی داشته باشد.

گردآوری اطلاعات در خصوص ویرانه‌های باستانی، بدون بازدید شخصی از مناطق مختلف یک ناحیه، دشوار است. ساکنان محلی هیچ علاقه‌ای به این امور ندارند و چون گله‌های بسیار کوچکی دارند، تعداد چوپانان که در چنین مواردی می‌توانند کمک بسیار مهمی باشند، در میان آنها بسیار کم است. من این محل را در آغاز ماه دسامبر ۱۹۲۸ مورد بازدید قرار دادم<sup>۲</sup> و هدف من آن بود که در صورت امکان از محل واقعی قلمة الموت اطمینان حاصل کنم، ولی زمانی که در اختیار داشتم، بسیار کوتاه بود. زمستان برای مسافت در اینجا زمان مناسبی نیست، زیرا برف و باران غالباً راه‌ها را چنان لغزنده می‌کند که علاوه بر خطر، زمان لازم برای پیاده‌روی معمولی نیز در آنها بسیار طولانی می‌شود.

به سبب هوای بد، من نتوانستم از ویرانه‌های دور ویان عکس بگیرم اما از صخره

۱. در گازرخان دو امامزاده وجود دارد: یکی در گزادشت، به نام امام زاده محمود؛ دیگری در وسط آبادی گازرخان، به نام امام زاده محمد حنفیه. به نظر می‌رسد مقصود ایوانف همین امام زاده دوم است.

۲. پروفسور ایوانف برای تحقیقات در باب الموت و اسماعیلیان، چند سفر به الموت کرده است (۱۹۳۷، ۱۹۲۸ و ۱۹۵۸، ۱۹۵۷ م).

گازرخان در حدود پنجاه جا عکس گرفتم و نسخه‌هایی از برخی از این تصاویر در اختیار انجمن قرار داده شده است.<sup>۱</sup>

### کتابشناسی

- استارک، فریا (۱۳۶۴): سفرنامه الموت ولرستان و ایلام، ترجمه علی محمد ساکی، تهران، علمی.
- اعظمی سنگسری، چراغعلی (۱۳۵۱): «سکه‌ای یکتا و بی‌همتا از دژ الموت»، مجله گوهر، س. ۱، ش. ۱.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۳۷): «مرا غیان رودبار قزوین»، مجله مردم‌شناسی، دوره ۲.
- حمدالله مستوفی (۱۳۶۲): تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- — (۱۳۲۶): نزهه القلوب، تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۵): تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه بدراهی، تهران، فرزان روز.
- رشوند، محمد علی خان (۱۳۷۶): مجمل رشوند، تصحیح متوجه ستوده - عنايت الله مجیدی، تهران، مرکز نشر میراث مکتب.
- رشید الدین فضل الله همدانی (۱۳۵۶): جامع التواریخ، تصحیح دانش پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ستوده، متوجه (۱۳۶۲): قلاع اسماعیلیه، تهران، طهوری.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۳): تاریخ ادبیات ایران، تهران، وزارت ارشاد.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۳۰): هشت مقاله تاریخی و ادبی، تهران، انجمن آثار ملی.
- قزوینی، محمد (۱۴۰۴ هـ): آثارالبلاد، بیروت.
- — (۱۳۶۷): تعلیقات بر تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح قزوینی، تهران، با مداد، جلد ۳.

۱. تصویرهای مقاله ایوانف به علت کیفیت نامطلوب، در این ترجمه حذف شد. خوانندگان می‌توانند چنان عکس‌هایی را در کتاب قلاع اسماعیلیه، اثر دکتر ستوده ببینند.

- کاشانی، ابوالقاسم (۱۳۶۶): زبدة التواریخ، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کسری، احمد (۱۳۵۷): شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر.
- گروه پژوهشگران (۱۳۷۴): کتاب گیلان، تهران، جلد ۱.
- گلریز، محمدعلی (۱۳۳۷): مینودر یا باب الجنة قزوین، تهران، دانشگاه تهران.
- مجله شرق، شماره ۸، مرداد ۱۳۱۰.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۴۹): سرزمین قزوین، تهران، انجمن آثار ملی.
- یار شاطر، احسان (۱۳۴۶): «زبان‌های ایرانی الموت»، نشریه ایران‌شناسی، ش. ۱.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی